

واپسین روزهای زندگی محمد

نگرشی بر مرگ مرموز پیامبر اسلام

نوشته

هالة الوردی

برگردان

حمید سیماب (ح.س. کابلی)

Les Derniers Jours de Mohammad

Enquête sur la mort mystérieuse du Prophète

PAR

Hela Ouardi

TRADUIT PAR

Hamid Simab (H.S. Kabuli)

فصل ۲

توطئه عقبه^{۷۱}

منابع سنی و شیعه در قضیه سؤقصد ناکام عقبه همخوانی زیادی با هم دارند.^{۷۲} تفاسیر معتبر قرآنی نیز در توضیح آیه^{۷۳} ۷۴ سوره توبه ازین دسیسه یاد می‌کنند: «وَهُمْوَا بِمَا لَمْ يَنَالُوا - (منافقان) قصد چیزی خطرناک کردند که به آن نرسیدند». این سؤ قصد ناکام هنگامی صورت گرفت که محمد حین بازگشت به مدینه سوار بر شتری از نشیب کوه عبور می‌کرد و کاروان همراهان او در مسیر رودخانه پیش می‌رفت. نقشه توطئه‌گران آن بود تا از گذرگاهی که بصورت خاص دشوارگذر بود استفاده برند و حادثه‌ایرا راه اندازند. پیغمبر که از دسیسه بو برده بود از عمّار ابن یاسر و حذیفه ابن یمان خواست که تنگاتنگ او را همراهی کنند.^{۷۴} عمّار به شتر پیغمبر چسپیده بود و حذیفه جلو آنرا در دست داشت. ناگاه در تاریکی شب مردانی با سر و چهره پوشیده شروع کردند به انداختن سنگ در زیر پای شتر تا مرکب پیغمبر موازنه خود را از دست دهد.^{۷۵} حذیفه و عمّار توانستند حیوان را کنترل کنند و از عاقبت بد جلوگیری نمایند. به پیغمبر آسیبی نرسید اما آنچه را در حین سواری در دست داشت (شلاق، ریسمان و غیر ذالک) از دست داد. حذیفه و عمّار مهاجمان را تعقیب کردند، با چوب‌هایی که در دست داشتند بروی آنها کوفتند، اما مهاجمان موفق به فرار شدند و بزودی با سایر کاروانیان درآمیختند. حین فرار برخی از توطئه‌گران از اسب‌های خود فرو افتیدند. گفته می‌شد که اینان آثار این افتیدن‌ها را تا آخر عمر با خود داشتند.^{۷۶}

این توطئه‌گران کی بودند؟ منابع احادیث به این سوال پاسخ‌های متفاوتی می‌دهند ... آخر، دشمنان محمد کم نبودند... راویان سنی بر آنند که توطئه‌گران دشمنان شناخته شده پیغمبر نه بلکه منافقین در میان اصحاب او بودند،^{۷۷} در حالیکه دیگران از «گروهی» از اصحاب پیغمبر سخن به میان می‌آورند.^{۷۸} این توطئه در پرده اسرار پوشیده مانده‌است و هویت و تعداد دقیق توطئه‌گران را کسی نمی‌داند (در حدود پانزده تن؟)^{۷۹} با آنهم، برخی مؤرخین سنی درین ارتباط نام‌های

⁷¹ منابع تاریخی موقعیت جغرافی مشخص این «عقبه» را تعیین نکرده‌اند. واژه «عقبه» در عربی بطور عموم به مفهوم «گردنه» و بطور مجازی بمعنی «گذرگاه دشوار» بکار برده می‌شود. بدین سبب جاهای زیادی می‌توانند با این نام یاد شوند. تا جاییکه به این نوشته ارتباط می‌گیرد، گمان قرین به یقین بر آنست که منظور «عقبه الحَرِيطَه» در شمال عربستان سعودی امروز در صد کیلومتری جنوب غرب تبوک می‌باشد. این منطقه به دشوار گذر بودن مشهور است و امروز هم با لقب «عقبه الموت» یا «گذرگاه مرگ» از آن یاد می‌شود.

⁷² از منابع سنی از المغازی واقدی ۱۰۴۲/۳-۱۰۴۵؛ مسند ابن حنبل ۲۱۰/۳۹؛ کتاب المعارف ابن قطیبه ۳۴۳/۱؛ دلائل بیهقی ۲۵۶/۵-۲۵۹؛ سنن بیهقی ۳۳/۹؛ جامع الاحادیث سیوطی؛ سیره الحلبیه ۲۰۱/۳ و از منابع شیعه بخصوص از بحارالانوار مجلسی ۱۸۵/۲۱-۲۵۲ می‌توان نام برد.

⁷³ تفسیر زمخشری ۲۹۱/۲-۲۹۲؛ تفسیر بیضاوی ۸۹۹/۳؛ تفسیر ابو حیان ۴۶۴/۵؛ تفسیر ابن کثیر ۱۸۱/۴؛ تفسیر ابن عاشور ۲۷۰/۱۰

⁷⁴ مجلسی می‌گوید که آگاهی از توطئه را جبرئیل به پیغمبر رساند (بحار الانوار مجلسی ۲۴۷/۲۱)؛ ابن کثیر می‌گوید که خداوند پیغمبر را از نیات منافقین آگاه ساخت (تفسیر ابن کثیر ۱۸۱/۴)

⁷⁵ سیره الحلبیه ۲۰۱/۳

⁷⁶ بحار الانوار مجلسی ۲۳۱/۲۱-۲۳۲

⁷⁷ المغازی واقدی ۱۰۴۲/۳

⁷⁸ دلائل بیهقی ۲۵۶/۵

⁷⁹ منابع مختلف از دوازده تا پانزده تن می‌گویند، بگونه مثال ابن حنبل از یک «گروه (رهط)» بدون هیچگونه دقیق سازی بیشتر سخن می‌راند (مسند ابن حنبل ۲۱۰/۳۹)

عبدالله ابن ابی سلول و سعد ابن ابی سرح را ذکر می‌کنند^{۸۰} در حالیکه مؤرخین شیعه اصحاب نزدیک پیغمبر ابوبکر و عمر را متهم می‌دانند.^{۸۱} ابوحنیفان اندلسی در تفسیر خود توطئه را به اعضای قبیله قریش نسبت می‌دهد که نمی‌توانستند تسلیم شدن مکه به نیروهای محمد را بپذیرند (بخاطر بیابوریم که فتح مکه اندکی پیش از غزوه تبوک اتفاق افتاد) و می‌خواستند با از بین بردن کسی که باعث سر افگندگی و حقارت‌شان شده بود انتقام بگیرند.^{۸۲} برخلاف گفته ابوحنیفان، واقدی تصریح می‌دارد که حتی یکتن از قبیله قریش در میان توطئه‌گران وجود نداشت.

با وجود همه سردرگمی در مورد هویت توطئه‌کنندگان، آنچه روی آن اتفاق نظر وجود دارد اینست که تنها حذیفه و عمار که شهود عینی ماجرا بودند می‌دانستند که توطئه‌گران کی بودند چون همین‌ها بودند که مهاجمان را تعقیب کردند و یا از روی اسپ‌هایشان آنها را شناختند و یا اینکه پیغمبر خود نام‌های مهاجمان را برایشان افشا ساخته بود. بر اساس بیان اکثریت منابع، محمد به حذیفه که بنام «صاحب السّر» (نگهدارنده راز پیغمبر)^{۸۳} شهرت یافت هویت کسانی را که بر وی حمله کرده بودند افشا ساخت و از او خواست تا آنها نزد خود محفوظ نگهدارد.^{۸۴} قابل توجه است که پیغمبر نام توطئه‌گران را به ابوبکر و عمر که نزدیکترین یارانش بودند افشا نداشت ...

فردای روز سوّ قصد اُسَید ابن خُصَیر از محمد پرسید «یا رسول‌الله، چرا مسیر کنار رودخانه را در پیش نگرفتی که راه دشوار گذر گردنه کوه را برگزیدی؟» محمد جواب داد «ای ابوحنیفی، می‌دانی منافقین دیروز چه می‌خواستند بر سرم بیابورند؟ آنها تا عقبه مرا پی گرفتند و می‌خواستند بر مرکبم حمله برند تا من فرو افتم.» پس اُسَید پیغمبر را برانگیخت تا عاملین را «سر ببرد» و انتقام گیرد، اما محمد جواب داد «خوف از آن دارم که مردم گویند که پس از جنگیدن با کفار اکنون پیغمبر بر دوستان خود می‌تازد.» وقتی اُسَید با شگفت زدگی گفت «اما اینان دوستان تو نیستند، آنها می‌خواستند ترا بکشند!» پیغمبر با حالت تسلیم و پذیرش تقدیر پاسخ داد «با وجود آنها، آنها کلمه شهادت بر زبان رانده‌اند و تصدیق کرده‌اند که من فرستاده خدا هستم، بدین دلیل نمی‌توانم آنها را بکشم.»^{۸۵}

و اما، همه منابع روی یک نکته توافق دارند و آن اینکه پیغمبر از مجازات مهاجمان ابا ورزید. دلیل آن چه بود؟ بدون شک ابوالقاسم خود را در موقعیت خیلی شکننده‌ای می‌دید، بدین معنی که کسانی که سوّ قصد ناکام را راه انداخته بودند یا خیلی قدرتمند بودند و بنابراین محمد نمی‌توانست در برابرشان به عملی دست زند، و یا اینکه به خود محمد خیلی نزدیک بودند، به حدی که افشای نام‌های شان می‌توانست حیثیت و اعتبار خودش را در انظار قبایل عرب خدشه دار سازد. همه شواهد دلالت بر آن دارند که توطئه‌گران از جمله اصحاب پیغمبر بودند. امام مسلم در مجموعه احادیث «صحیح مسلم» خود حدیث ناراحت کننده‌ای را از پیغمبر نقل می‌کند که به حذیفه چنین گفت: «در میان اصحابم دوازده منافق وجود دارد. از آن میان هشت تن شان روزی به بهشت راه خواهند یافت که شتری از چشم سوزن

⁸⁰ کتاب‌المعارف ابن قتیبه ۳۴۳/۱

⁸¹ مجلسی گواهی حذیفه را گزارش می‌دهد که گفته بود عاملین چهارده تن از نامدارترین اصحاب پیغمبر بودند و بصورت خاص از ابوبکر و عمر نام برده بود. (بحار الانوار مجلسی ۲۲۳/۲۱)

⁸² ابو حیان نام اشخاص ذیل را در جمله توطئه‌گران ذکر می‌کند: عبدالله ابن اُبی، عبدالله ابن سعد ابن ابی سرح، طعیمه ابن ابیرق، جلاس بن سوید، ابو عامر ابن نعمان و ابوالاحوص (تفسیر ابو حیان ۴۶۴/۵)

⁸³ بخاری ۱۳۶۸/۳

⁸⁴ دلائل بیهقی ۲۵۹-۲۵۷/۵

⁸⁵ المغازی واقدی ۱۰۴۴/۳؛ دلائل واقدی ۲۵۷/۵. همین پاسخ محمد را مؤلفین شیعه نیز تأیید می‌دارند (بحار الانوار مجلسی ۲۳۴/۲۱)

بگذرد.^{۸۶} امام نووی در کتاب «شرح صحیح مسلم» خود این حدیث را در ارتباط یک حادثه سوؤ قصد علیه پیغمبر ذکر می‌کند بدون آنکه در مورد عقبه هیچ صراحتی دهد.^{۸۷}

همگرایی دیگری که در میان احادیث وجود دارد به ابهامات درین مورد می‌افزاید. محمد مهماجمان خود را مجازات نکرد، ولی به حذیفه صاحب السّر اظهار داشت که نماز جنازه «بر فلان و فلان و فلان» جائز نیست.^{۸۸} این حدیث پژواک یک آیه قرآن است که تصریح می‌دارد هیچگاه نماز جنازه بر منافقین خوانده نشود: «وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ - و هرگز بر هیچ یک از آن‌ها که مرده است نماز نخوان، و بر کنار قبرش نایست، بی‌گمان آن‌ها به الله و رسولش کافر شدند در حالی که فاسق و نافرمان بودند (سوره توبه: ۸۴)». عمر می‌دانست که حذیفه بر هویت توطئه‌گران آگاه است، بنابراین هرگاه خبر مرگ کسی را می‌شنید که فکر می‌کرد شاید از جمله مهاجمان بر محمد بود، دست حذیفه را می‌گرفت تا دریابد که به نماز جنازه‌اش حضور بهم رساند یا خیر.^{۸۹} درین ارتباط روایتی از حذیفه قابل ذکر است. وی می‌گوید که در دوران خلافت ابوبکر «من در مسجد نشسته بودم که عمر از آنجا گذشت. به من گفت "فلان مرده است، با من به تشییع جنازه‌اش بیا" و خود روانه گشت. پیش از آنکه از مسجد خارج شود با دیدن اینکه من از جا برنخاستم تا به دنبالش روم، بسوی من رو گرداند و گفت "ترا به خداوند سوگند، برایم بگو، آیا من از آن گروه هستم؟" حذیفه فوراً اشاره عمر را دانست و جواب داد «یقیناً که نه، و من هیچ کسی را برایت معصوم معرفی نخواهم کرد.» حذیفه به روایت خود چنین ادامه داد: «عمر مدت مدیدی با چشمان اشکبار بسویم خیره شد.»^{۹۰} عمر چرا باید چنین سوالی می‌پرسید؟ آیا او بر ارادت و وفاداری خود در برابر پیغمبر شک داشت؟

بدین ترتیب توطئه عقبه ختم دوره نبوت پیغمبر را در تناظر و تقارن با آغاز دوره رسالتش قرار می‌دهد. در آغاز دوره وحی، قریش مکه محمد را مورد پیگرد و استهزاء قرار دادند، تا حدی که نقشه قتل او را کشیدند و او را مجبور به تبعید به مدینه ساختند. در ختم این دوره محمد باز هم در شکنج همان دردها و آزمون‌ها قرار گرفت. این حالت دایروی زیست‌نامه پیغمبر سیر پارابولیک (سهمی‌وار) دارد. مانند عیسای مسیح که حواری‌اش یهودا اسخریوطی به او خیانت کرد، اطراف محمد را منافقین و دوستان دروغین احاطه نموده بودند. سنت گرایان مسلمان، گویی برای بیشتر منزه و متعالی ساختن چهره پیغمبر، به پایان زندگی او وجهی تراژیک داده‌اند که با مشخصه حماسی فتوحات و پیروزی‌هایش در مغایرت قرار دارد.

آخرین بخش‌های زندگی محمد همچنین علایم هشدار دهنده کشمکش داخلی‌ایرا که در طی قرون متمادی بعدی مشخصه تاریخ اسلام بود نشان می‌دهد. چنین بود که هنگام برگشت از غزوه تبوک و در حالتی که هنوز از حادثه

^{۸۶} صحیح مسلم ۱۲۲/۸

^{۸۷} شرح نووی ۱۲۵/۱۷

^{۸۸} المغازی واقدی ۱۰۴۵/۳

^{۸۹} همانجا

^{۹۰} تاریخ دمشق ابن عساکر ۲۷۶/۱۲. در معجم الکبیر طبرانی (۳۱۷/۲۳) می‌خوانیم که عمر پس ازین پاسخ سخت گریست؛ چنین عکس‌العمل عمر نه در سیر اعلام النبلاهی ذهبی (۲۹/۴) و نه در المحلی ابن حزم (۱۵۷/۱۲) آمده است. به روایت کنز متقی (۳۴۴/۱۳) حذیفه به عمر گفت «من این راز پوشیده را پس از تو به هیچ کسی نخواهم گفت»، که بدین ترتیب وی در حقیقت یکی از توطئه‌گران را که تازه در گذشته بود افشا ساخت.

سوءقصد ناکام به حال نیامده بود، پیغمبر در آزمون دیگری قرار گرفت. با نزدیک شدن به مدینه محمد سری به قباء^{۹۱} زد تا مسجد ضرار^{۹۲} را افتتاح کند. قرار بود این مسجد نیاز رفتن بیماران به مدینه را رفع کند و - آنچه در عربستان نو و طرفه بود - «در شبهای سرد و بارانی» باشندگان منطقه را سرپناه دهد.^{۹۳} در واقعیت امر، انگیزه اصلی اعمار این مسجد تفرقه اندازی در میان مسلمانان و سست ساختن بنیاد وحدت و یکپارچگی مؤمنین بود چون منافقین جهت تمسخر بر پیغمبر بدانجا می آمدند.^{۹۴} محمد که توسط جبرئیل از خطری که از ناحیه این مسجد متصور بود آگاه ساخته شده بود به دو تن از ابادی خود مالک ابن دوخشوم و معان ابن عدی^{۹۵} امر کرد تا آنرا ویران کنند.^{۹۶} پس از آنکه مسجد مذکور به خاک یکسان گردید جایی که اعمار شده بود به امر پیغمبر برای انداختن زباله و مدفوعات اختصاص داده شد.^{۹۷} دو سوره قرآن خاطره مسجد ضرار را جاویدان ساخته است: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيْقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۖ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ - و کسانی که برای زیان رسانیدن به مسلمانان و تقویت کفر و تفرقه افگنی میان مؤمنان مسجدی ساختند تا کمینگاهی باشد برای کسانی که از پیش با الله و رسولش مبارزه می کردند، البته آن‌ها سوگند یاد می کنند که قصدی جز نیکی و خدمت نداشته ایم ولی الله گواهی می دهد که یقیناً آن‌ها دروغگو هستند. (ای پیامبر!) هرگز در آن مسجد برای نماز نایست، آن مسجد که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده شایسته تر است که در آن به نماز بایستی (سوره توبه: ۱۰۷-۱۰۸)»

روایت عکس العمل سخت و قاطع محمد در برابر اعمار مسجد ضرار بیان روشنی از وحدت‌گرایی است که زیربنای ذهنیت مسلمانان را می‌سازد. اندیشه وحدت و وحدانیت در اسلام تنها در باور به خدای واحد و یگانه تجلی نمی‌یابد بلکه تبلور خود را در نظام سیاسی‌ای می‌یابد که هیچ نوع نظام غیر اسلامی یا قدرت موازی را نمی‌پذیرد: اجتماع مسلمانان باید متحد و یکپارچه باقی بماند و با هرگونه نزاع و انحراف باید به شدت مقابله شود. پیغمبر در یکی از احادیث خود توصیه نمود که کسی که در پی درز انداختن در میان مسلمانان باشد باید صرف نظر از اینکه چه رتبه و مقامی دارد کشته شود.^{۹۸} کمی بعد عمر این سفارش را زمانی نکته به نکته به مرحله اجرا گذاشت که به سبب پناه گرفتن مخالفین خلیفه اول در خانه دختر محمد به آن خانه حمله کرد. در آنروز فاطمه از شدت خشم بر وی بانگ زد «مگر تو فراموش کرده‌ای که من دختر کیستم؟» ابن خطاب بدون آنکه خمی به ابرو بیاورد پاسخ داد «تیک می‌دانم که پدرت کیست و دقیقاً از نام آنچه او به ما ارشاد کرده است آمده‌ام تا خانه‌ات را آتش زنم.» در همین هدایت پیغمبر می‌توان توضیح رفتار ابوبکر خلیفه اول را یافت که فردای رسیدن به قدرت مبارزه بی‌امانی را که بنام حروب الردة (جنگ‌های ارتداد) یاد می‌شوند در مقابل همه کسانی که حقانیت جانشینی او را مورد سوال قرار می‌دادند راه انداخت.

^{۹۱} اعمار کنندگان مسجد قباء چند هفته پیشتر از پیغمبر خواسته بودند تا برای افتتاح مسجد مذکور به قباء بیاید. وی که برای غزوه تبوک آمادگی می‌گرفت به آنها وعده نمود که این کار را حین بازگشت از غزوه خواهد کرد.

^{۹۲} نام این مسجد در خود ریشه «ضرر» را دارد که در عربی مفهوم «شوم» و «زیان رسان» را می‌رساند.

^{۹۳} ابن هشام ۵۲۹/۲-۵۳۰؛ دلائل بیهقی ۲۵۹/۵-۲۶۴

^{۹۴} البدایه ابن کثیر ۲۷/۵. ابن هشام سیاهة دوازده تنی را می‌دهد که در پشت اعمار این مسجد معاندین قرار داشتند (ابن هشام ۵۳۰/۲).

^{۹۵} البدایه ابن کثیر ۲۷/۵

^{۹۶} تفسیر بغاوی ۹۳/۴-۹۴؛ روض سهیلی ۴۰۴/۷

^{۹۷} تفسیر قرطبی ۲۵۸/۸

^{۹۸} صحیح مسلم ۲۲/۶-۲۳. با وجود این، چنانکه در همین فصل دیدیم، محمد تحمل و شکیبایی عجیبی در برابر توطئه‌گران عقبه نشان داد و از مجازات آنها چشم پوشید.

ابوبکر چنین سوال کردن‌ها را برابر و همسان با الحاد و حتی خروج از دین می‌انگاشت. با اشاره به وضعیت دین جدید پس از مرگ محمد، سهیل ابن عمرو که یکی از اصحاب پیغمبر بود گفت «مرگ رسول خدا اسلام را نیرومندتر ساخت چون هر که را که به مخالفت برخاست سر بریدیم.»^{۹۹}

بدین ترتیب، مسجد قباء در تاریخ اسلام حیثیتی بس نمادین دارد و در متن مفهوم قدرت در اسلام به وضوح نشان می‌دهد که عبادتگاه مسند قدرت سیاسی است. در عین حال، حادثه مذکور آشفتگی و ادغام مفاهیم مخالفت سیاسی و مخالفت دینی را بخوبی برجسته می‌سازد.^{۱۰۰}

شکست فاجعه بار مسلمانان در مؤته در سال ۶۲۹ و سپس آزمون پریشان‌کننده غزوه تبوک در سال ۶۳۱ بر اعتبار و اتوریته پیغمبر صدمه زد و او را به سبب اقدامات متهورانه ناکامش معروض انتقادات جامعه مسلمانان قرار داد. در واقع آخرین تشبثات نظامی بی‌نتیجه‌ای که پیغمبر رهبری کرد نقطه چرخش بود. اینها سر آغاز یک بحران عمیق سیاسی داخلی شدند که واپسین ماه‌های زندگی محمد را فراگرفت. این بحران تا زمانی که آقا و سرور مسلمانان لگام قدرت را با مشت آهنین در دست داشت خفه و در زیر سطح بود، اما با آشکار شدن نخستین نشانه‌های خستگی جسمی ابوالقاسم بیرون زد. در فردای آخرین پویش نظامی، محمد نه تنها درگیر شکنج‌های سیاسی بود بلکه یک مصیبت شخصی بلافاصله پس از برگشتش از تبوک گریبانگیر او شد. فرزندش ابراهیم مُرد.

^{۹۹} البدایه ابن کثیر ۲۹۷/۵؛ سیره ابن کثیر ۵۵۴/۴

^{۱۰۰} حتی امروز نیز اتهام «ارتداد» به یک مفهوم کاملاً سیاسی برای محکوم ساختن همه گونه جنبش‌های ناموافق یا ضد انقلابی بکار می‌رود.